

جلوه‌های حکمت وحی در قانون ارث

سیدمجتبی موسوی لاری

«فمنیسم» جنبش نوظهوری است که خود را حافظ حقوق زن معرفی می‌کند و معتقد است که در قوانین فعلی جهان و حتی قوانین اسلام به حقوق زن به نحو شایسته توجه نشده است به نشانه این که ارث مردان دو برابر زنان است. طرفداران این جنبش با نگرشی سطحی و به صورت گسسته و جدا از دیگر قوانین اسلام به مسأله ارث زن می‌نگردند و آنگاه نتیجه می‌گیرند که حقوق زن در مورد ارث رعایت نشده است. ولی اگر این حکم الهی را همراه با دیگر قوانین زناشویی بررسی کنند روشن می‌شود که حقوق زن در اسلام به نحو برتر مورد توجه قرار گرفته است. مقاله‌ای که پیش روی خود دارید این مسأله را به شیوه علمی بررسی کرده و برگی بر برگهای دلایل اعجاز قرآن از نظر تقنین و تشریح افزوده است.

«يُوصِيكُمُ اللَّهُ فِي أَوْلَادِكُمْ لِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنثِيَيْنِ» (۱)

باشند برای هر مرد دو برابر سهم زن است».

«خداوند درباره فرزندان به شما سفارش می‌کند که سهم (میراث) پسر به اندازه سهم دو دختر باشد».

«وَإِنْ كَانُوا إِخْوَةً رِجَالًا وَنِسَاءً فَلِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنثِيَيْنِ» (۲)

چنانکه در دو آیه فوق تصریح شده؛ اسلام حق مردان از ارث را دو برابر زنان مقرر داشته و پیروان خود را به اجرای این حکم الهی فرا خوانده است.

«اگر برادران و خواهرانی (وارث)

۱. سوره نساء، آیه ۱۰.

۲. سوره نساء، آیه ۱۷۶.

این مسأله نیازمند بررسی و تحلیل است؛ اما قبل از آن که پیرامون این حکم به بحث پردازیم؛ این نکته را یادآور می‌شویم که:

بحث در خصوص مسأله ارث مردان و زنان نمی‌بایست به عنوان حمایت از حقوق مردان و یا نادیده گرفتن مقام و شخصیت والای زن و حقوق واقعی او تلقی گردد؛ بلکه طرح این موضوع در راستای دفاع از حریم «وحی» است که بر مبنای خصایص آفرینش انسان و مصالح واقعی او، این حکم را تشریح کرده است؛ با بیان این نکته آشکار می‌گردد که بحث پیش رو حتی متأثر از فضا و جو اجتماعی خود ساخته بشر که در هر عصری متغیر است؛ نیست. گرچه این فضای اجتماعی به نوبه خود آن چنان بر افکار جامعه تأثیر می‌گذارد که حتی اندیشه برخی از اندیشمندان را نیز به دنبال خود می‌کشاند! اینک فارغ از تمامی این عوامل به بررسی موضوع می‌پردازیم:

رویکرد اسلام به زن و مرد رویکردی جامع و کامل به ابعاد وجودی این دو پدیدهٔ پرارزش آفرینش است. از

یک سو اسلام در هدایت تشریحی خود مقیاس ارزش و سنجش معنوی زن و مرد را یکسان قرار داده که هر کدام از آنها می‌توانند با عمل متناسب خود به کمال نهایی و شایسته خویش دست یابند، بی آن که در اصل کمال یا بی تفاوتی روش تأثیرگذار باشد.

از سوی دیگر تکالیف و حقوق زن و مرد را متناسب با تفاوت‌های تکوینی و حقیقی آنها تشریح کرده است. با ملاحظه نظرات و دریافت‌های روانشناسان و فیزیولوژیست‌ها در بعد جسمانی، ذهنی و بعد روحی و روانی که تفاوت میان زن و مرد مستند به بررسی‌های علمی و کشف تجربی است البته این تفاوت‌ها منافاتی با برابری ذاتی و کرامت انسانی آن دو با یک دیگر ندارد و به عبارت دیگر از منظر دینی تفاوت‌های حقیقی و طبیعی این دو جنس به مفهوم تفاوت ارزش نیست.

افراط‌ها و تفریط‌ها

تردیدی نیست که در سیر تحولات اجتماعی انسان، همواره جنس مؤنث مورد ستم و حق‌کشی قرار گرفته و

محرومیت‌های بسیاری از ناحیه مردان بر آنها تحمیل شده است.

از سوی دیگر در این هم شکی نیست که عکس‌العمل بسیاری از تحولات افراطی، در دوران‌های مختلف به سمت تفریط کشیده شده و در گیرودارهای تحرکات مردمی نتیجه متعادلی از مجموع تلاش‌های دلسوزان حاصل نشده است.

در این میان مطالبات حق طلبانه زنان نیز از این قاعده مستثنی نبوده و ما به دفعات شاهد به هم خوردن تعادل در دفاع از حقوق زنان بوده‌ایم.

امروز تساوی همه جانبه حقوق زن و مرد به عنوان یک اصل مسلم و امری خدشه‌ناپذیر از سوی مدافعان حقوق زن مطرح می‌شود؛ اینک باید دید این تفکر بر چه اساسی شکل گرفته و تا چه حد منطقی است و آیا با واقعیات سازگار است؟

درست است که زن و مرد در حقیقت انسان بودن مشترکند و هر دو از این مزیت و حقوق متساوی انسانی برخوردارند؛ اما تفاوت‌های انکارناپذیری در ساختار فیزیکی و روحی

خود دارند که البته این تفاوت نقص نیست که موجب برتری یک جنس بر جنس دیگر شود؛ اما تفاوتی است که آنها را از یکدیگر متمایز می‌سازد. بنابراین این که می‌گویند این دو جنس «بایستی» حقوق یکسان داشته باشند؛ باید دید این «بایستی» از کجا نشأت گرفته است؟^(۱)

تساوی حقوق افراد یک جنس، یک اصل عقلایی و قابل قبول است؛ اما تساوی همه جانبه حقوق برای دو جنس متفاوت (از جهات مختلف روحی و جسمی) نیاز به دلیل دارد تا بتوان به آن استناد کرد و اگر دلیلی برای این تساوی همه جانبه و در همه ابعاد وجود نداشته باشد و اقامه نشود، ادعای ضرورت تساوی حقوق، یک ادعای بدون دلیل و

۱. تاکنون همواره مدافعان حقوق زن، اصل تساوی حقوق را به عنوان یک پیش فرض و اصل تردیدناپذیر تلقی نموده‌اند و قانون ارث اسلامی را مورد خدشه قرار می‌دهند که چرا بین ارث زن و مرد تفاوت وجود دارد؟ اما از این نکته غفلت ورزیده‌اند که پرسش نخست متوجه خود آنان است که اصل تساوی با وجود تفاوت‌های آشکار بین زن و مرد، بر چه مبنا و اساسی پایه‌ریزی شده است.

فایده‌های پست‌فمینیسم منطقی است و جای مطالبه استدلال برای اثبات این ادعا همچنان باقی است.

نگاهی گذرا به ایده‌ها و دیدگاه‌های پرشمار و گوناگون درباره فمینیسم حقایق فوق را آشکار می‌سازد:

ایدئولوژی فمینیسم که به عنوان احقاق حقوق زن در غرب پا گرفت؛ گرچه ممکن است پرچمداران آن و به ویژه زنان، دلسوزانه برای دستیابی به حقوق واقعی زن این نهضت را راه‌اندازی کرده باشند؛ اما وجود انگیزه‌های اقتصادی و سرمایه‌داری در ترویج ایدئولوژی فمینیسم، هنگام پیدایش آن غیر قابل انکار است.^(۱)

دیدگاه‌ها و گرایش‌های گوناگون در درون فمینیسم

اما فارغ از عوامل تأثیرگذار در ظهور این ایدئولوژی، هم‌اینک فمینیسم به گرایش‌ها و دیدگاه‌های گوناگونی تبدیل شده و هر گروه و دسته‌ای از مبلغان این ایدئولوژی راه خاص خود را در پیش گرفته‌اند تا آنجا که نظریات دیگران را به نقد کشیده و بر متریقی بودن نظریه

خویش پای می‌فشارند. طرفداران حقوق زن در نخستین گام قائل به تساوی حقوق زن و مرد بودند. دیدگاه «سیمون دوبوار» در کتاب «جنس دوم» که به عنوان «انجیل فمینیسم» شناخته می‌شود، مبتنی بر همین مطلب است که چون زن و مرد در انسانیت مشترکند باید از حقوق مساوی برخوردار باشند.

اما سیر تحولات اجتماعی، فمینیست‌ها را به دگرگونی در اندیشه واداشت تا آنجا که به تساوی حقوق زن و مرد اکتفا نکرده و فراتر از آن به برتری جنس زن قائل شدند. در واقع در نقطه مقابل تفریقی که در پایداری نمودن حقوق زنان وجود داشت؛ افراط‌گرایی در مکتب فمینیسم بوجود آمد، به طوری که یکی از فمینیست‌های رادیکال (آندرا دورکین) به انتقاد از طبیعت مردانه

۱. پیشینه تاریخی این ایدئولوژی و نقطه عطف پیدایش آن، انقلاب صنعتی انگلستان می‌باشد که نهضت حق رأی برای زنان به راه افتاد تا در شرایط تحول صنعتی اروپا، دولت بتواند از زنان نیز مالیات بگیرد، زیرا پرداخت کنندگان مالیات همان کسانی بودند که حق رأی در انتخابات را داشتند.

پرداخته و مذکر بودن را فی نفسه معرف خشونت، مرگ و ویرانگری دانسته است.

امروز در جوامع غربی عملاً اصل تساوی را هم در مواردی مراعات نمی‌کنند؛ وقتی می‌گویند زن و مرد به اعتبار انسان بودن باید از حقوق مساوی برخوردار باشند در موضوع حق حضانت فرزند، احکام در محاکم قضائی بر مبنای جنسیت زن صادر می‌شود نه بر اساس مشترکات انسانی. بر خلاف ادعای تساوی همه جانبه، این یک رویه قضائی تبعیض‌آمیز آشکار و غیر عادلانه نسبت به مردان است که از سوی متولیان امر قضاء همواره جریان دارد.

وبالآخره با پیدایش پست مدرنیسم در عصر حاضر که بر بسیاری از مکاتب و ایدئولوژیهای مدرن تأثیر گذاشته، رویکرد فمینیست‌ها را نسبت به احقاق حقوق زن تغییر داده است، به این معنا که در مقابل افراط‌گرایی‌های دوران مدرنیته، گروه جدید به حقیقت مادرانه در زنان اهمیت بخشیده‌اند. در واقع این گروه معتقد به تمایز خصایص و ویژگی‌های زن و مرد هستند. بنابراین

خصایصی چون بارداری و پرستاری از کودک را به عنوان ارزش‌های متمایز و منحصر به زن، مورد ستایش قرار می‌دهند و عقاید افراطیون را نکوهش می‌کنند که چگونه این خصایص ظریف زنانه را در ترسیم حقوق زن به فراموشی سپرده‌اند؟^(۱)

به هر حال با توجه به دگرگونی‌های اندیشه فمینیسم، علاوه بر وجود پرسش اساسی مبنی بر ضرورت ارائه دلایل منطقی و قطعی نسبت به ایده‌های مطرح شده، باید دید روند این دیدگاه‌های گوناگون و نظریات متنوع و ناهماهنگ با یکدیگر نسبت به حقوق زن تا کی و تا چه مرحله‌ای پیش خواهد رفت؟ و بالأخره در کجا تثبیت و متوقف خواهد شد؟!

به علاوه از میان تنوع و تراکم آراء، چه کسانی باید دیدگاه واقع بینانه را انتخاب کنند و آیا انتخاب این گروه

۱. برای تفصیل بیشتر رجوع شود به: ایدئولوژی مدرن سیاسی «وینست اندرو»، ترجمه: مرتضی ثابت‌فر، حقوق زن در کشاکش سنت و تجدد، محمد حکیمی‌پور؛ فمینیسم علیه زنان، سید ابراهیم حسینی، فصلنامه کتاب نقد شماره ۱۷، زمستان ۱۳۷۹.

کارشناس خود مشمول نقد و تجدید نظر قرار نخواهند گرفت؟

رفتار تبعیض آمیز طرفداران تساوی حقوق

نباید فراموش کرد که طرفداران تساوی حقوق زن و مرد گر چه سخنی از قدرت تفکر و اندیشه و کارایی و تدبیر متفاوت این دو جنس به میان نمی آورند ولی همواره این تفاوت ها را که در نهاد و درون هر کدام از این دو جنس نقش بسته است، مد نظر قرار می دهند و در امور مختلف اجتماعی پیاده می کنند. آمارها نشانگر این حقیقت است که چگونه در آزمون عملی و در عرصه های گوناگون اجتماع، مردان در پست های مدیریتی بالا بیش از زنان پذیرفته می شوند و نیز به طور کلی همواره از نیروی فکر و اندیشه و کارایی زن و مرد در جوامعی که سنگ طرفداری از تساوی حقوق به سینه می زنند، به صورت متفاوت و تبعیض آمیز استفاده می شود.

این، حقیقت روشنی است که سازمان جسمانی هر یک از زن و مرد برای پذیرش مسئولیت های خاصی

مناسب است؛ مردان برای انجام کارهای سنگین و خشن، و در مقابل زنان برای کارهای سبک و ظریف آمادگی دارند. این، تفاوتی است که آفرینش بر خمیره ذات هر دو جنس رقم زده است.

اگر حقوق دو جنس باید مساوی باشد، می بایست کارها نیز به طور مساوی تقسیم شود، زیرا این، منطقی درستی نیست که کارها نابرابر اما حقوق برابر!!

تفاوت حقوق، بر حسب تفاوت وظایف

عامل دیگری که موجب تفاوت حقوق می شود، تفاوت وظیفه است. شما یک کارگاه، یک اداره و یا یک واحد صنعتی را در نظر بگیرید که افراد مختلفی در آنجا به کارهای متنوع مشغولند. یکی رئیس است و دیگران به میزان شرایطی که دارا هستند، با سلسله مراتب، کارمند و کارشناس و کارگرند. روشن است که حقوق رئیس با سایرین متفاوت است و این تفاوت، ناعادلانه تلقی نمی شود، زیرا حقوق او به اعتبار نوع وظیفه ای است که به عهده اش واگذار شده است.

این یک مبنای عقلایی است که در تمام جوامع پذیرفته شده است. اگر تمام افراد یک واحد حقوق بگیر از جنس مذکر باشند و یا همگی از جنس مؤنث، و نیز اگر به صورت مشترک آن واحد را اداره کنند؛ باز هم وضع به همین منوال خواهد بود. یک رئیس حتی اگر زن هم باشد حقوقش از کارمندان مرد بیشتر است، زیرا وظیفه‌اش متفاوت است. از این رو در این زمینه هیچ کس مدعی تساوی زن و مرد نیست.

این تفاوت وظایف، که سبب تفاوت حقوق می‌شود یک امر قراردادی مقطعی و گذرا است. حال این سؤال مطرح می‌شود که وقتی تفاوت وظایف قراردادی به تفاوت حقوق منجر می‌شود و در این امر جای هیچ اشکال و ایرادی هم نیست، چرا تفاوت وظایف طبیعی و آفرینشی در زن و مرد که غیر قابل تغییر است و به ساختار وجودی هر کدام برمی‌گردد، موجب تفاوت حقوق آنها نشود؟ آیا دلیلی هست که ثابت کند تفاوت وظیفه که حقوق را زیر و بالا می‌کند، تنها به وظایف قراردادی محدود می‌شود و تفاوت‌های آفرینشی و طبیعی

را در بر نمی‌گیرد؟

نتیجه پرسش فوق این است که اگر طرفداران تساوی حقوق زن و مرد بخواهند با گذراندن قانون بر مبنای حقوق یکسان، وظایف طبیعی و متفاوت دو جنس را نادیده بگیرند؛ در حقیقت خلاف طبیعت عمل کرده‌اند. قانون را می‌توان بر اساس سلیقه‌ها و به دلخواه خود وضع کرد اما طبیعت را نمی‌توان تغییر داد!

وبالاخره پرسش دیگری نیز در اینجا به این صورت مطرح می‌شود: وقتی مجموعه‌های دولتی و خصوصی که افرادی را به کار گرفته‌اند مجاز می‌باشند وظایف زنان و مردان زیر مجموعه خود را مشخص سازند و آنگاه حقوق آنان را متفاوت تعیین کنند و از سوی جوامع مختلف هم این حق را به رسمیت بشناسند، چرا یک مکتب دینی مجاز نباشد حقوق زن و مرد از پیروان خود را بر اساس وظایفی که برای آنها تعیین می‌کند متفاوت قرار دهد؟

اگر تفاوت حقوق قراردادی از سوی نهادهای خصوصی و دولتی یا فرد خاص بلامانع بوده و در هر جامعه‌ای پذیرفته

شده است، چرا تفاوت حقوق در مکتب دین مورد اعتراض قرار می‌گیرد؟! وقتی یک کارفرمای عادی این حق را دارد که هم وظیفه افراد زیر مجموعه خود را تعیین کند و هم حقوق آنها را، چرا بنیانگذار یک مکتب فکری و فرهنگ عظیم معنوی از این حق برای پیروان و پذیرفتگان مکتب خود برخوردار نباشد؟! آن هم مکتبی که برای پیروانش مسئولیت‌های مالی فراوان به عهده مردان گذاشته است. آیین و شریعتی که مرد را موظف می‌کند تا برابر شأن و منزلت همسرش تمامی هزینه‌های زندگی او را تأمین نماید، در این صورت عدالت حکم می‌کند سهام زن و مرد متفاوت باشد.

فرض کنیم مرد خانواده‌ای می‌خواهد برای دو پسر خود حقوقی تعیین کند؛ به آن که ازدواج کرده دو برابر سهم پسر مجرد می‌پردازد. آیا در این صورت حقی از پسر مجرد سلب شده یا به خاطر هزینه کمتر، بهره کمتری برده است؟ اینجا نیز تفاوت وجود دارد اما این تفاوت موافق عدل و انصاف است، زیرا اگر پدر به هر دو پسر به طور مساوی

حقوق می‌پرداخت، اخلاقاً مرتکب تبعیض غیر منصفانه‌ای شده بود؛ در قانون ارث زن و مرد هم تفاوت وجود دارد اما تفاوتی عادلانه، و بهره‌کمتری زنان از ارث به خاطر مسئولیت کمتر و مناسب هزینه کمتر آنان است.

این در حالی است که در یک جمع‌بندی کلی نسبت به اکثر خانواده‌ها می‌توان به این نتیجه رسید که مرد در طول زندگی مشترک با همسر خود هزینه‌ای که برای او صرف می‌کند، به مراتب بیش از میزان سهم الارث مساوی با اولاد ذکور است؛ که زن می‌تواند از موژث خود بدست آورد.

اصولاً تعهد مالی مرد در قبال زن تأثیرگذار است؛ زمانی که مرد به تأمین هزینه‌های زندگی همسرش متعهد می‌گردد، نسبت به او احساس مسئولیت بیشتری می‌کند. این حرکت واکنش مثبت زن را در پی خواهد داشت؛ زیرا زن در اینجا خود را مدیون مرد می‌داند و سعی می‌کند دین خویش را با انعطاف و صمیمیت و همکاری نسبت به شوهر ادا کند و حرمت او را پاس بدارد.

در نتیجه از یک سو احساس

مسئولیت بیشتر مرد نسبت به زن و از سوی دیگر احساس دین زن به شوهر سبب تقویت الفت و علایق قلبی طرفین نسبت به یکدیگر می‌شود و به تحکیم بنیان خانواده کمک خواهد نمود، در صورتی که اگر از کانال ارث سهم بیشتری به زن اختصاص یابد تأثیری در تقویت بنیان خانواده نخواهد داشت.

از ابتدای طلوع اسلام تاکنون میلیاردها مسلمان برادر و خواهر و زن و شوهر صمیمانه در کنار یکدیگر زیستند و رفتند، بی آن که تفاوت سهم الارث آنان خللی در ارکان نظام خانوادگی مسلمین ایجاد کرده باشد و یا حتی گلایه و کدورتی از این نظر بر فضای یکرنگی و محبت آمیز آنان سایه افکند و رابطه عاطفی آنها را خدشه دار سازد و اگر موارد بسیار نادری اختلاف خانوادگی به خاطر سهم الارث به وجود آمده، خدشه‌ای به اصل کلی فوق نمی‌زند. یکی از رویدادهای جالب در عصر حاضر، گرایش بیشتر زنان (نسبت به مردان) در جوامع غرب به اسلام است. با همه تلاش‌هایی که برخی رسانه‌های غربی به عمل می‌آورند تا به بانوان القاء

کنند که اسلام حقوق زنان را تضييع می‌کند و در حجم وسیع تبلیغات خود از هیچ‌گونه حقیقت‌گریزی و اتهام‌دریغ نمی‌ورزند، باز هم رویکرد زنان به اسلام نسبت به مردان بیشتر است. این موضوع را می‌توان به راحتی از گزارش‌های آماری بدست آورد که نباید به سادگی از کنار آن گذشت، بلکه باید عمیقاً به این مسأله توجه کرد و اندیشید که چه عاملی سبب شده است تا کسانی از جامعه بانوان غربی حاضر شوند از سهم ارث برابر با مردان که در قانون کشورشان به آنان داده شده و در وضع آن قانون، به منافع مادی زنان نظر داشته است، چشم‌پوشی کنند و مکتبی را بپذیرند و به آن دل بسپارند که در آن سهم ارث مردان دو برابر زنان مقرر شده است.

آیا می‌توان از تأثیرگذاری عامل فطرت که ریشه ذاتی دارد و از خمیره طبیعت سر می‌زند و ویژگی‌های آفرینشی زنان در این خصوص غفلت کرد؟ زیرا در این مکتب بر اساس تفاوت‌های روحی و جسمی بین زن و مرد به قانون ارث توجه شده است. وقتی قانونی برپایه عدالت استوار باشد و

ریشه‌اش در عمق فطرت آدمی، چرا دستخوش تغییر و تحول شود؟ و از عدالت و فطرت به کدام سمت تغییر جهت دهد؟

اگر قوانین نشأت گرفته از افکار بشر به تقاضاهایی که از اعماق وجود آدمی برمی‌خاست، پاسخ مثبت می‌داد و به انسان‌ها آرامش خاطر و رضایت درونی می‌بخشید، وجود چنین پدیده‌ای قابل توجیه نبود.

روحي در خانواده‌های کم درآمد و در نهایت به یک آسیب اجتماعی و رواج هر چه بیشتر مصرف‌گرایی منجر خواهد شد؛ که اگر همین سرمایه در اختیار مردان قرار گیرد برای شکوفایی بیشتر اقتصاد و کارهای تولیدی و زیربنایی و نیز منابعی که به ارزش افزوده منجر می‌شود، به گردش درمی‌آید و ابعاد اقتصادی آنها را رونق بیشتری خواهد داد.

بی‌جهت نیست که رونق و رشد سرمایه در جوامع غربی اکثراً از ناحیه ثروت مردان پدید آمده و بیشتر شرکت‌ها و منابع اقتصادی در همین جوامعی که فریاد تساوی حقوق زن و مرد را سر داده‌اند، متعلق به مردان است.

نکته دیگر، در خصوص سرپرستی خانواده است. در حقیقت زن و مرد برای یکدیگر نقش کامل کننده دارند و لذا بهره‌برداری از ظرفیت هر کدام در جهت حمایت از دیگری می‌تواند چرخه زندگی مشترک را به خوبی به گردش درآورد و این نوعی تقسیم کار و برنامه‌ریزی جهت زندگی مشترک و

اگر قوانین نشأت گرفته از افکار بشر به تقاضاهایی که از اعماق وجود آدمی برمی‌خاست، پاسخ مثبت می‌داد و به انسان‌ها آرامش خاطر و رضایت درونی می‌بخشید، وجود چنین پدیده‌ای قابل توجیه نبود.

علاوه بر آنچه گفته شد، یکی دیگر از حکمت‌های وحی الهی در قانون ارث، بُعد اقتصادی مسأله است؛ با این توضیح که: در جهان غرب ثروتی که از راه ارث به زن می‌رسد با ارث مرد برابر است، اما معمولاً دارای زنان کمتر در چرخه تولید و اقتصاد سالم به کار گرفته می‌شود و بخش قابل توجهی از آن غالباً به مصارف تزئین، تشریفات زاید، تجملات و تهیه جواهرات، وسایل غیر ضروری و سرگرمی‌های رنگارنگ می‌رسد، که هم اسراف است و هم عملی غیر اخلاقی که به ایجاد عقده‌های

حکمت اقتصادی وحی الهی، در مورد ارث

علاوه بر آنچه گفته شد، یکی دیگر از حکمت‌های وحی الهی در قانون ارث، بُعد اقتصادی مسأله است؛ با این توضیح که: در جهان غرب ثروتی که از راه ارث به زن می‌رسد با ارث مرد برابر است، اما معمولاً دارای زنان کمتر در چرخه تولید و اقتصاد سالم به کار گرفته می‌شود و بخش قابل توجهی از آن غالباً به مصارف تزئین، تشریفات زاید، تجملات و تهیه جواهرات، وسایل غیر ضروری و سرگرمی‌های رنگارنگ می‌رسد، که هم اسراف است و هم عملی غیر اخلاقی که به ایجاد عقده‌های

رفع نیازهای خانوادگی است.

می‌پذیرند.

حکمت سرپرستی و نگهداری مرد بر خانواده

اگر قرآن کریم کار نگهداری و سرپرستی را به عهده مردان گذارده و می‌فرماید: «الرِّجَالُ قَوَّامُونَ عَلَى النِّسَاءِ»^(۱) به مفهوم مردسالاری نیست و نباید چنین تلقی کرد که یک جنس بر جنس دیگر از لحاظ موازین انسانی برتری دارد. در زندگی مشترک خانوادگی به ویژه خانواده‌ای که اصل را بر تعامل و تفاهم قرار داده است، کدام یک از افراد برای سرپرستی و تأمین هزینه طاقت فرسای زندگی اولویت دارد؛ مرد، زن و یا فرزندان؟^(۲)

وقتی به عرف مراجعه می‌کنیم، می‌بینیم صاحب یک مجموعه که افرادی را به کار گرفته است و به کارکنان خود حقوق می‌پردازد، بی آن که از سوی شخص یا اشخاصی به سرپرستی آن مجموعه منصوب شود به صورت طبیعی و بر اساس یک سنت عرفی سرپرستی و نگهداری کارکنان آن واحد را به عهده می‌گیرد و کارکنان هم سرپرستی او را بر اساس همان سنت عرفی

قرآن کریم نیز در خصوص سرپرستی مرد بر خانواده به بیان یک واقعیت عرفی می‌پردازد و نه چیزی خارج از حوزه عرف، و آنچه را عرف به طور طبیعی پذیرفته است تأیید می‌نماید و کلمه «بِمَا أَنْفَقُوا» در آیه فوق هم به همین مسأله اشاره دارد که تفضیل و اولویت مرد برای سرپرستی و نگهداری خانواده به لحاظ مسئولیت هزینه‌ای است که او به عهده گرفته است.^(۳) این اصل عقلایی آمیخته با طبیعت و

۱. «مردان سرپرست و نگهدارنده زنانند»، سوره نساء، آیه ۳۳.

۲. ممکن است در برخی از مصادیق اولویت سرپرستی با زنان باشد، اما قانون همواره ناظر به افراد خاص نیست و نوع بشر را مد نظر قرار می‌دهد.

۳. در مورد نفقه زن در حقوق انگلیس آمده است: «همان طور که شوهر ملزم به تأمین مخارج زندگی می‌باشد تقابلاً اختیار تعیین شیوه و نوع زندگی و همچنین نحوه اداره خانواده را برعهده دارد. (Family Law Page 5).

به بیان دیگر در مقابل تکلیفی که بر ذمه شوهر است حق تعیین شیوه زندگی و استانداردهای مقبول جاری در داخل در ارتباط با مسائل گوناگون به عهده او می‌باشد.

مقدسی را به گرداب نارسایی خواهند افکند و هر انحطاط اخلاقی، ترقی و نوگرایی به حساب خواهد آمد. واقعیت این است که روند این قانونگذاری اصولاً با ساختار طبیعی انسان‌ها ناسازگار است و آنچه به عنوان پاسداری از حریم آزادی مطرح می‌شود، باید در چارچوب آن نوع آزادی قرار گیرد که خواسته طبیعت سالم و متعادل انسان‌ها را تأمین کند، نه خواسته‌ای نشأت گرفته از طبیعت ناسالم و غیر طبیعی انسان‌ها.

اگر در سایه آزادی و حمایت قانون این روش غیر عادی در ارضاء غریزه جنسی فراگیر و عمومی شود نیمی از افراد بشر در جامعه خود غریبها (زنان) از سوی مدعیان روشنفکری و داعیه‌داران مدافع حقوق زن از ارضاء غریزه طبیعی و همسری با جنس مخالف محروم می‌گردند و حتی در دراز مدت نسل همین جوامع با خطر نابودی روبرو خواهد شد. آیا تدوین چنین قانونی به مصلحت بشر است و آیا آثار و نتایج قابل دفاعی دارد؟

اگر تاریخ قانونگذاری ملت‌های جهان را مرور کنیم درمی‌یابیم قوانینی که

آفرینش است؛ به این معنا که علاوه بر انسان‌ها که به صورت فطری معترف به سرپرستی و نگهبانی مردان هستند، حتی در حیوانات نیز این امر به صورت غریزی وجود دارد و نمود آن در زوایای مختلف زندگی آنها کاملاً مشهود است.

در این جا مناسب است به موضوع دیگری هم اشاره کنیم؛ آنچه امروزه در فضای غرب از ناحیه همان طیف از روشنفکران و طرفداران آزادی مطرح می‌شود مسأله حقوق همجنس‌گراها است که حتی مسیر تفکر بسیاری از نخبگان آنها تحت عنوان دفاع از آزادی به آن سمت وسو کشیده شده است؛ شاید سال‌های زیادی نگذرد که حقوق همجنس‌گراها فضای جامعه غرب را به طور کامل پوشش دهد و حقوق آنان به عنوان یک حق طبیعی در همه جا به رسمیت شناخته شود به گونه‌ای که تردید در این حق ساختگی به صورت یک عقب‌گرد غیر قابل قبول تلقی گردد و کسی نتواند درباره آن چون و چرا کند و به نقادی آن پردازد.

وقتی قرار باشد هوای نفس انسان‌ها محور قانونگذاری قرار گیرد هر ارزش

برنامه‌ریزی برای او فاقد ارزش می‌باشد. تردیدی وجود ندارد که امروز با تمام اطلاعات انبوه بشر در زمینه‌های مختلف هنوز قله‌های بسیاری بخصوص در بخش دنیای درونی و روحی انسان وجود دارد که تسخیر نشده است زیرا انسان از لحاظ فعالیت‌های روان‌افزاینده ژرفی است و معلومات دنیای ما درباره آن بسیار ناچیز به حساب می‌آید و به همین سبب برنامه‌ریزی و تدوین قانون برای انسانی که ماهیتش در انبوهی از مجهولات پوشیده شده به مثابه درمان بیماری است که دردش شناخته نشده است.

جعل قوانین نه تنها به شناخت کامل ابعاد وجود انسان نیاز دارد بلکه به شناخت اجتماع و روابط پیچیده آن و شناخت موجودات دیگر که با انسان در ارتباطند نیز محتاج است.

مدعیان شکوفا ساختن انسان بر اساس کدام شناخت می‌خواهند طرح و برنامه سعادت جامع انسان را تدوین کنند و نسخه سعادت همه جانبه او را بیچند؟

در حالی که علم و اندیشه انسان از

پژوهشگران و کارشناسان زبده با بهره‌گیری از امکانات فراوان فکری و علمی مستمر و دقیق تدوین کرده‌اند با گذشت زمان و نگرش‌ها و بررسی‌های عمیق‌تر اشتباهات قانونگذاران و ضعف و نارسایی و ناکارآمدی آن قوانین آشکار گردیده است و آنچه را که دیروز صاحب‌نظران برای اداره جوامع خود کامل و کارساز می‌دانستند امروز به این واقعیت رسیده‌اند که محصول تلاش‌های فکری آنها در گذشته از پشتوانه علمی کافی برخوردار نبوده است. آنگاه به یک سلسله قوانین نورو آورده‌اند که با تطوّر اندیشه‌ها در پهنه افکار اهل علم و فن باز هم محققین را به بازنگری دقیق‌تر واداشته است.

بسیار اتفاق می‌افتد که طیف وسیعی از دانشمندان روی برخی از مسائل علمی به وحدت نظر دست می‌یابند اما در بستر زمان و با گسترش دامنه دانش ضعف و نارسایی آن آراء به ثبوت می‌رسد.

به اعتقاد همه متفکرین جهان در رشته‌های مختلف علوم بدون شناخت ابعاد وجود انسان هرگونه طرح و

جامعه از کلمات و واژه‌ها یکسان نیست و برداشت هر فردی از این واژه‌ها به نسبت وسعت بینش و اندیشه و دیدگاه‌های او است. افکار و اندیشه‌های شخصیت‌های حقوقی و نظام‌پردازان گروهی که دست به پژوهش انسان می‌زنند نیز دانسته یا ندانسته به سمت و سوی میراث‌ها و سرمایه‌های مکتسب فکری و عقیدتی که از شرایط محیط دریافت کرده‌اند کشیده می‌شود و لذا از تحلیل بیطرفانه مسائل و واقع‌گرایی باز می‌مانند.

همه این‌ها نشانگر عدم توانایی علم و اندیشه بشر به تنهایی برای انجام چنین رسالتی است و سند زنده‌ای است برای اثبات این حقیقت که قوانین بشری سخت آسیب‌پذیر است. اینجاست که باید بپذیریم که در برابر چنین سیستم مشکوکی نمی‌توان با دلگرمی و اعتماد تسلیم شد و سعادت خود را در پیروی از چنین سیستمی تأمین کرد. حتی اگر فرض کنیم روزی پرتو علم بتواند تمام زوایای وجود انسان را روشن کند باز هم قادر به تضمین خوشبختی انسان‌ها نیست زیرا به طور طبیعی انسان محکوم

خصایص روحی و جسمی افراد و کیفیات مرموز اجتماعی که از روابط مردم با یکدیگر نشأت می‌گیرد آگاهی کامل ندارد چگونه می‌تواند به نیازهای متنوع انسان‌ها پاسخ دهد و در برابر راه‌های گوناگونی که جلو پای بشر گشوده او را در مسیر واقعیش هدایت کند.

حتی با شناخت اصول تکامل هم باز دانش و خرد بشری در برابر پرسش‌های فراوانی که مطرح است به تنهایی قادر نیست رسالت تعالی و شکوفایی انسان‌ها را در ابعاد مختلف به عهده بگیرد و منحصرأ با اتکاء به مرکب اندیشه، شایستگی‌هایی را که در نهادش نهفته است به ثمر برساند و نظاماتی را وضع کند که ابعاد گوناگون وجود انسان را دربرگیرد.

واقعیت این است که آدمی در جعل قوانین حتی نمی‌تواند از عوامل شکل گرفته درونی خود خلاص شود. اختلاف شرایط تربیتی و فرهنگی و اجتماعی و مفاهیم و سنن قومی و مسائل دیگر در برداشت‌ها و قضاوت‌ها و اظهار نظرها عمیقاً تأثیرگذار است. مفهوم‌گیری افراد

تمایلات نفسانی خویش است.

با توجه به همین اشکالات گوناگون است که متفکر سرشناس غربی، «روسو» می‌گوید:

«برای کشف بهترین قوانینی که به درد ملت‌ها بخورد یک عقل کل لازم است که تمام شهوات انسانی را ببیند ولی خود هیچ حس نکند، با طبیعت هیچ رابطه‌ای نداشته باشد ولی کاملاً آن را بشناسد، سعادت او مربوط به ما نباشد اما حاضر شود به سعادت ما کمک کند».^(۱)

دکتر «کارل» نیز در همین زمینه چنین اظهار نظر می‌کند:

«انواع سیستم‌های حکومتی نیز که ساخته و پرداخته فکر و تصورات تئورسین‌ها است چیزی جز قصرهای پوشالی نیست. انسانی که هدف اصول انقلاب کبیر فرانسه است و انسانی که در رؤیای مارکس و لنین باید اجتماع آینده را به پا سازند هر دو غیر واقعی است.

از یاد نبریم که قوانین مناسبات آدمیان با یکدیگر هنوز شناخته نشده است و سولوژی و علم اقتصاد به صورت علم ناقص و در واقع شبه

علم‌اند.

بنابراین به نظر می‌رسد محیطی که اینک ما به کمک علم در پیرامون خود ایجاد کرده‌ایم در خور ما نیست زیرا به طور اتفاقی و بدون شناسایی کافی سرشت و توجه به طبیعت آدمی ایجاد شده است».^(۲)

بنابراین مقام قانونگذاری شایسته آفریدگاری است که به حریم وجود اقدسش عوامل و شرایط محیط و نارسایی راه ندارد و علم بی‌پایانش سراسر هستی را دربر گرفته و نیازهای اصیل و واقعی انسان را می‌شناسد و به حدود کمال آدمی و به تغییرات و تحولاتی که برای انسان و جهان پیش می‌آید کاملاً آگاه است و چنین نظام قانونگذاری متکی به سرچشمه جوشان حقیقت هستی است.

قرآن می‌فرماید:

«آیا حکم جاهلیت را طلب می‌کنند در حالی که کیست که از خدا بهتر حکم کند؟».^(۳)

۱. قرارداد اجتماعی، ص ۸۱.

۲. انسان موجود ناشناخته، ص ۳۰.

۳. سوره مائده، آیه ۵۰.